

امید سالار

کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس

آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد:

پیشنهاداتی در باب اصطلاحات فن تصحیح متن

۲۱-۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد:

پیشنهاداتی در باب اصطلاحات فن تصحیح متن

محمود امیدسالار

چکیده: هدف از تصحیح متن، بازسازی نسخه‌ای است که تمام نسخ موجود از آن منشعب شده‌اند، با استفاده از اطلاعاتی که در دست نویس‌های مختلف اثر و نیز در منابع جنبی مربوط به آن اثر پیدا می‌شود، نه بازسازی اصل اثر؛ زیرا بازسازی اصل اثر به معنی نسخه مؤلف، اصلاً ممکن نیست. اصل هدف در تصحیح علمی بازسازی متنی است که کمابیش شبیه به متن از دست رفته نسخه‌ای که بتوان گفت جد دست‌نویس‌های موجود است و اما هر چه متن، قدیمی‌تر و دست‌نویس‌های منشعب از آن نسخه فاسدتر باشند، طبعی متن بازسازی شده هم کیفیتش نازل‌تر و درجه اطمینان بدان کمتر خواهد بود. بعد از اینکه مصحح به آن دست‌نویس فرضی یا متنی قریب به آن رسید، آن وقت جایز است که با اعمال اجتهاد شخصی و استفاده از منابع جنبی و اطلاعات دیگر، متن آن نسخه فرضی را قدری پاک‌سازی کند و از اخلاط بزاید تا به آخرین مرحله ممکن در تصحیح برسد. یعنی به مرحله بازسازی متنی که براساس شواهدی که در نسخه‌های خطی مورد استفاده‌اش دیده می‌شود و با اعمال اجتهاد شخصی خودش، از متن دست‌نویسی که می‌توان فرض کرد که تمام نسخ موجود از آن منشعب شده‌اند، به اصل مؤلف نزدیک‌تر باشد. این متن، یک متن کاملاً تئوریک و فرضی است و با کشف نسخ جدید یا دیگر اطلاعات جنبی ممکن است که دائماً تغییر کند. نویسنده در نوشتار حاضر می‌کوشد سخنان غربی‌ها را در زمینه فن تصحیح متن ارائه نماید. وی نخست به اختصار از فعالیت مسلمانان در امر تصحیح متون سخن به میان آورده و سپس به تکنیک‌های غربی پیرامون تصحیح متون می‌پردازد.

کلیدواژه: تصحیح متن، علم تصحیح، فن تصحیح، تصحیح غربی، تصحیح علمی.

What was inside me, It Searched for, on the Trail:

Some Suggestions on the Terms of the Text Correction

By: Mahmood Omidšālār

Abstract: The purpose of the text correction is to use the information found in the text's various manuscripts as well as in its related resources to rewrite the version from which all the existing copies are derived, not to rewrite the original text. Because rewriting the original text, that is the author's copy, is not possible at all. The main purpose of the academic correction is to rewrite a text which is more or less similar to the text of a lost version which can be called the oldest version of the available manuscripts. However, the older the text and the more corrupted its derived manuscripts; the lower would be the quality of the rewritten version. After reaching the hypothetical manuscript or a similar text, the editor is permitted to clean and correct the hypothetical version applying his personal reasoning and using other resources and information. Then, he would come to the last possible step of correction that is the phase of rewriting a text, which based on the evidences seen in its manuscripts and his personal reasoning, is closer to the author's original text than the manuscript from which all the available copies are assumed to be derived. This text is a completely theoretical and hypothetical text, and it is possible to change constantly with the discovery of new manuscripts or other information. In this paper, the author tries to present the western ideas in the field of text correction. He first briefly speaks about Muslims' activities in the area of text correction, and then he goes on to the western techniques of text correction.

Key words: Text correction, science of correction, technique of correction, western correction, academic correction.

بیته طافی علی الماء و یطلب الماء من الصحراء

اقتراحات في باب مصطلحات فن تصحیح النصوص

محمود امید سالار

إنَّ الهدف من تصحیح المتون هو إعادة كتابة النسخة التي تفرعت منها كافة النسخ الموجودة من أحد النصوص، وذلك بالاستفادة من المعلومات التي يمكن استقائها من النسخ المختلفة لذلك النص، ومن المصادر الجانبية ذات الصلة بذلك الأثر، وليس إعادة كتابة الأثر الأصلي نفسه؛ وذلك لعدم إمكانية إعادة كتابة الأثر الأصلي الذي خطته يد المؤلف بأي شكل من الأشكال.

والهدف الأصلي من تصحیح النصوص العلمية هو إعادة كتابة النص بما يشبه إلى حدٍّ ما ذلك النص المفقود الذي يمكن اعتباره أصلاً للنسخ الموجودة.

وكما كان النص قديماً والمخطوطات المستنسخة عنه ضعيفة، فن الطبيعي أن يكون النص المصحح ضعيفاً من الناحية النوعية وتقل درجة الاطمئنان به وبكيفية.

وبعد وصول المصحح إلى النسخة المفترضة أو النص القريب منها، عند ذلك فلا مانع من اللجوء إلى اجتهاده الشخصي واستفادته من المصادر الجانبية وغيرها من المعلومات واستثمار كل ذلك لتنقيح تلك النسخة المفترضة وإصلاح ما يكتنفها من الأخطاء حد الإمكان وإيصالها إلى آخر المراحل الممكنة في التصحیح، وهي مرحلة إعادة كتابة النص من خلال الاستعانة بالقرائن الموجودة في المخطوطات المتداولة ومن خلال اجتهاده الشخصي بحيث يصير النص أكثر قرباً من النص الأصلي للمؤلف من تلك المخطوطة التي افترضنا انشعاب جميع النسخ الموجودة منها.

وهذا النص المثالي الكامل المفترض قابل للتغيير الدائم عند اكتشاف النسخ الجديدة أو المعلومات الجانبية الأخرى.

والمقال الحالي يسعى كاتبه لبيان آراء الغربيين في مجال فن تصحیح النصوص، مبتدئاً باستعراض نشاطات المسلمين في هذا المجال باختصار، ليتنقل بعد ذلك للحديث عن أساليب الغربيين وتقنياتهم في تصحیح النصوص.

المفردات الأساسية: تصحیح النصوص، علم التصحیح، فن التصحیح، التصحیح الغربي، التصحیح العلمي.

آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد:

پیشنهاداتی در باب اصطلاحات فنّ تصحیح متن

امیدسالار

کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس

پیش از ورود در اصل مطلب لازم است که نکاتی را متذکر شوم. این مقاله از سؤالی ریشه می گیرد که دو تن از فضیای جوان که از نسل مصححین ورزیده ای هستند و در وطن عزیز ما به وجود آمده اند، با این فقیر مطرح کرده بودند. منظور از به قول امروزی ها «رسانه ای کردن» صورت مفصل پاسخ من به سؤالات این فضیای این است که مقدماتی را در مورد فن تصحیح متن به صورتی بیان کنم که دانشمندان حوزوی، مخصوصاً اصحاب حدیث که ممکن است به علت دشواری دسترسی به منابع مورد نیاز غربی، از آنچه که غربی های در این زمینه گفته اند بی خبر باشند، از این مطالب مطلع گردند. این کار دو فایده دارد: فایده اول این است که پس از آشنایی با آنچه که غربی ها گفته اند، حوزویان ما برخی از زوایای علم تصحیح را که علمای مسلمان پیش تر بدان ها پرداخته اند و در این زمینه فضل تقدم دارند مشخص خواهند ساخت. فایده دوم این است که حتی اگر برخی از اصول آنچه که فن تصحیح علمی / غربی خوانده می شود، در میان تحقیقات اجداد ما شواهد و نظایری نداشته باشد، با بررسی سخن غربیان می توان دریافت که آیا فلان قاعده غربی قابل تطبیق بر متون فارسی و عربی هست و آیا ممکن است که به قول امروزی ها آن را «بومی سازی» کرد یا نه. در واقع این مقاله استمدادی است از فضیای حوزوی و اصحاب حدیث؛ زیرا نگارنده نه تنها احاطه ای بر منابع حدیثی ندارد، بلکه آشنایی اش با این منابع بسیار محدود است، اما با وجود این محدودیت ها، از آنچه که در کتب ادب و تاریخ فرهنگ اسلامی دیده ام، می دانم که تمدن اسلامی در مورد تصحیح متن قرن ها از غربیان پیش تر بوده است. مثلاً کتاب هایی مانند التنبیه علی حدود التصحیف، اثر حمزه اصفهانی (۲۸۰-۳۶۰ م. ق. با ۸۹۳-۹۷۱ میلادی)، یا تقييد العلم خطیب بغدادی (۳۹۲-۴۶۳) و الجوامع لاخلق الزاوی و آداب السامع از همو و تذکرة السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم از ابن جماعة (۶۳۹-۷۳۳). که این آخری توسط دانشمند محترم جناب دکتر محمد حسین ساکت به فارسی ترجمه شده است. در تمدن اروپایی در فاصله میان سقوط امپراطوری روم تا قرون هجده و نوزده میلادی، یعنی یک دوران تقریباً هزارساله، مشابهاتی با چنین کیفیتی ندارد.

شاید به علت محدود شدن معارف اسلامی در حوزه ها و ایجاد نوعی شیفتگی نسبت به تکنیک ها و رویکردهای علمی غربی در میان روشنفکران مسلمان، دانشگاهیانی که با تصحیح متون سروکار داشتند، کم کم خدمات مسلمانان را به فن تصحیح به فراموشی سپردند و رایب «شیوه غربی» تصحیح را که امروز به معنی «شیوه علمی» این علم به کار می رود، برافراشتند و آثار غربیان را بر آنچه که مسلمانان کرده و می کنند مرتجح دانستند و به قول محدث اهل سنت، علامه احمد شاکر (۱۳۰۹-۱۳۷۷ ق)، ندای «مستشرق مستشرق» سردادند.^۱ مرحوم علامه شاکر در مورد تصحیح متن به عبارتی از خطبه ۲۷ حضرت امیرالمؤمنین (ع) تمثیل می کند که فرمود: «فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا»؛ یعنی «به حق خدا که غزا نکنند و قومی هرگز در اصل سرای ایشان مگر که ذلیل شوند». (نهج البلاغه، ص ۵۹) ادبیات و

۱. شاکر، ص ۱۴ و قس ص ۱۲-۱۴.

تفصیل به آن نخواهیم پرداخت؛ زیرا از اصل مطلب دور خواهیم شد. علت دوم این است که متجددین ما رویکرد علمای غربی دوران رنسانس را نسبت به بازسازی متون باستانی خودشان، با وجود اینکه به معنای امروزی کلمه «علمی» نبوده است، با رویکرد «علمی» اشتباه می‌کنند.^۲

به جرئت می‌توان گفت که اکثر کسانی که تصحیحات غربی را بسیار ارجح می‌نهند و البته در رشته خودشان بدون تردید از صاحب نظران به شمار می‌روند، حتی با ابتدایی‌ترین کتبی که غربیان درباره علم تصحیح متن نوشته‌اند آشنایی ندارند؛ زیرا چنان‌که از فهرست منابع نوشته‌هایشان معلوم می‌شود، فقط چیزهایی را که جسته و گریخته شنیده یا دیده‌اند تکرار می‌کنند. در تألیفات اکثر ایشان هیچ ارجاعی به منابع دست اول یا حتی دوم و سوم فن تصحیح غربی که این قدر سنگ آن را به سینه می‌زدند موجود نیست.^۳ از این گذشته، هدف علم تصحیح متن را به صورتی نسبتاً مخدوش بیان می‌دارند. مثلاً مرحوم مینوی (رحمة الله علیه) در یک سخنرانی که در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۵۲ ایراد و متن آن بعداً منتشر شد فرمود:

تمامی ابیاتی را هم که در این نسخه‌های قدیم می‌یابیم اگر در متن نگذاریم در حاشیه نگاه می‌داریم و اگر در صحت انتساب آن به فردوسی شکی داشته باشیم، آن شک خود را اظهار می‌کنیم. دست و دل ما می‌لرزد که مبادایک کلمه از کلمات فوت شود و چیزی از گفته فردوسی یا از الفاظی که ممکن است به روشن

هیچ یک از علمای غربی نگفته‌اند که هدف از تصحیح متن بازسازی متن مؤلف است؛ زیرا در مورد متون قدیمی که اقدام نسخ آنها از زمان مؤلفشان بسیار فاصله دارد، این کار امکان‌پذیر نیست. هدف از تصحیح متن بازسازی نسخه‌ای است که تمام نسخ موجود از آن منشعب شده‌اند، با استفاده از اطلاعاتی که در دست نویس‌های مختلف اثر و نیز در منابع جنبی مربوط به آن اثر

زبان «سرای» ماست و از قبیل شیمی و فیزیک و مهندسی هوافضا نیست که ما مجبور باشیم از کارهای غربیان شروع کنیم تا به بومی‌سازی خودمان برسیم. زبان و ادب فارسی و عربی حیطه تسلط مسلمانان و مخصوصاً علمای ایرانی و به منزله اندرونی خانه پدری ماست و اگر در مقابل مستشرقانی که به مهمانی به منزل ما می‌آیند گردن کج کنیم یا به صلاحدید آنان سرای آبا و اجدادی را در هم بکوبیم تاروی خرابه‌اش آوارتمان و برج برپا سازیم، خودمان را ذلیل کرده‌ایم.

البته من به هیچ وجه با قبول تکنیک‌هایی که عموماً در تصحیح متن مهم و قابل استفاده است، مثلاً اصل «ارجحیت ضبط دشوارتر/کهن‌تر» که حتی در مطالعات آماری و علمی جدید هم تأیید شده است (Cisne, Ziolkowski, Schwager 2010) مخالفتی ندارم، بلکه مخالف پیروی کورکورانه‌ام. فی الواقع اگر آنچه در این مقاله عرضه می‌شود و از تکنیک‌های غربی اخذ شده، مشابهی در شیوه‌های تشخیص صحیح از سقیم در تاریخ علوم اسلامی نداشته باشد، گردن بنده از موی باریک تراست و تفوق غربیان را در هرچه که انصافاً از ابداعات آنان باشد می‌پذیریم، اما اگر مشابه قوانینی که ایشان در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ میلادی وضع کرده‌اند، در نوشته‌های علمای مسلمان قرون نهم و دهم میلادی یافت شود، آن وقت این ذلت را بر خودمان نمی‌پسندم که به قول علامه احمد شاکر، دائماً ندای «مستشرق مستشرق» سردهیم و قتی را که اجداد ما در تدوین و تبیین آن براروپاییان پیشی داشته‌اند، از ابداعات ایشان فرض کنیم. البته باید احتیاط کرد که غیرت به تعصب نکشد و ما را در دام تاریخ‌سازی نیفتاند، چنان‌که کار ناکرده را به پیشینیانمان نسبت دهیم. خدمات مسلمانان به تمدن جهان و در رأس آنها، اقوام ایرانی (یعنی مردمانی که در حیطه فرهنگی ایران بزرگ زندگی می‌کرده‌اند، از افغان و ترک و تاجیک و عرب و ایرانی و غیره) به حدی وسیع و عمیق است که هیچ نیازی به اغراق و زیاده‌گویی نیست.

و اما شیفتگی برخی از متجددین نسبت به کارهای مصححین غربی و برتر دانستن آن کارها بر تصحیحات بومی علل متعددی دارد که از اینها برخی به مسائل جامعه‌شناسی و روانشناسی مربوط است و برخی به نفس علم تصحیح است. از آنچه که به نفس علم تصحیح مربوط است، دو علت از دیگر علل مهم‌ترند. علت اول سوء تفاهمی است که در مورد ماهیت فعالیت‌های علمای اروپایی در دوران رنسانس نسبت به احیای متون باستانی روم و یونان در اذهان ایشان جایگزین شده است و در این مقاله به

۲. رک به: به فؤاد سید، ۱۴۱۸/۱۹۹۷، ج ۲، ص ۵۴۵. نص عبارت او اینست: «وبدأ علم نقد النصوص القديمة ونشرها في أوروبا منذ القرن الخامس عشر الميلادي عندما أهتم الأوروبيون بإحياء الآداب اليونانية واللاتينية، فكانوا يجمعون النسخ المتعددة للكتاب ويقابلون بينها وكلمة اختلفت النسخ في موضع من المواضع اختاروا الروايات المختلفة ووضعوا في نص الكتاب وقيدوا ما بقي من الروايات في الهوامش».

۳. از این گذشته، برخی از این فضلا که تکرار می‌کنم در دانش و احاطه شان بر علوم و معارف اسلامی هیچ تردیدی جایز نیست، مثلاً مرحوم استاد مینوی، در اکثر تصحیحات خود، حتی اختلاف نسخ را نیز متذکر نشده است، چنان‌که تصحیح کلیله و دمنه یا ویس و رامین آن مرحوم، مانند برخی دیگر از تصحیحاتشان نسخه بدلی ندارد و حتی در مورد تصحیحاتی که نسخه بدل دارند نیز این نسخه بدل‌ها بسیار محدودند تا «حجم کتاب» زیاد نشود.

برسیم، بازسازی قدیمی‌ترین صورت ممکن به مقدار قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرده است.

ماس اضافه می‌کند که اگر متن «نسخه اساس» که بدین نحو بازسازی شده هنوز فاسد باشد، آن وقت باید به کمک حدس و گمان و اجتهاد، اغلاط آن را مرتفع ساخت. (همان، ص ۱۱) با توجه بدانچه که گفتیم، دخالت ذوق و اجتهاد مصحح در مراحل گوناگون تصحیح، مخصوصاً مرحله نهایی کاملاً لازم است و اینکه مرحوم مینوی فرموده‌اند قدمای ما از طریق ذوق سلیم متن را از اغلاط پاک می‌کردند، البته درست هست، اما دلیل این نیست که غربیان یا پیروان تصحیحات علمی، از دخالت ذوق سلیم در فرایند تصحیح اجتناب می‌نموده‌اند. از این گذشته، چون تاریخ سخنرانی مرحوم مینوی ۱۷ آبان ۱۳۵۲ (مقارن با سال ۱۹۷۳ میلادی) بوده است، پنجاه شصت سال پیش از آن تاریخ که استاد بدان اشاره فرموده‌اند، می‌افتد به سنوات ۱۹۲۳ یا ۱۹۱۳. کسانی که با تاریخ فن تصحیح در مغرب زمین آشنایی دارند می‌دانند که در آن ایام اکثر تصحیحات اروپایی هم بر مبنای ذوق بود و لاغیر. فی الواقع طبع اول جزوه سی‌واند صفحه‌ای که به اجماع متخصصین اولین کتاب راهنمای تصحیح علمی و انتقادی محسوب می‌شود، یعنی همین کتاب «نقدالمتن» (Textkritik)، اثر پاول ماس (Paul Maas 1880-1964) دانشمند آلمانی ساکن آکسفورد که بدان اشارت کردیم، به شرحی که خواهیم دید، اول بار در سال ۱۹۲۷ (مقارن با ۱۳۰۶ شمسی) و طبع دوم آن در سال ۱۹۵۰ (مقارن با ۱۳۲۹ شمسی) انجام گرفت. بنابراین فرمایش مرحوم مینوی در مورد اینکه تصحیحات ایرانیان در ربع اول قرن بیستم «ذوقی» بوده و آنچه که غربیان در آن ایام انجام می‌داده‌اند، «علمی» بوده، از بی‌انصافی خالی نیست.

اکثر قریب به اتفاق تصحیحات غربیان از متون خودشان، در آن زمان بر ذوق مبتنی بوده، نه بر آنچه که امروز شیوه علمی خواننده می‌شود. تا همین اواخر، تصحیحات قابل قبول اروپایی از موارد استثنایی محسوب می‌شد و هنوز هم بیشتر چاپ‌های آثار نویسندگان و شعرای قدیم انگلیسی‌زبان بدون توجه به کیفیت متن منتشر می‌شود و محتوای آن چاپ‌ها به هیچ وجه متن معیار شناخته نمی‌شود. برای اینکه در آنچه که می‌گویم گمان اغراق نرود، از گفته یکی از بزرگ‌ترین متخصصین تصحیح متن آمریکایی، یعنی فردسون باورز (Fredson Bowers 1905-1991) مطلبی را نقل می‌کنم. باورز در خطابه‌ای که در ژانویه ۱۹۵۸ (دی ماه ۱۳۳۶ شمسی) در دانشگاه کمبریج ایراد کرد گفت: به نظر او مفسرین

پیدا می‌شود، نه بازسازی اصل اثر (مثلاً نگاه کنید به، Bieler 1948, pp. 2-3; Maas 1958, p. 25); زیرا بازسازی اصل اثر به معنی نسخه مؤلف اصلاً ممکن نیست. بنابراین لزومی ندارد که دست‌و‌دل بنده و شما بلرزد که مبادا چیزی از گفته فردوسی یا دیگر مؤلفینی که تصحیح آثارشان را در دست داریم فوت شود. چنین نگرانی‌ها و اهدافی در اذهان مصححین غربی موجود نبوده و نیست. اصل هدف در تصحیح علمی، بازسازی متنی است که کمابیش شبیه به متن از دست‌رفته نسخه‌ای که بتوان گفت جد دست‌نویس‌های موجود است و اما هرچه متن قدیمی‌تر و دست‌نویس‌های منشعب از آن نسخه فاسدتر باشند، طبعاً متن بازسازی شده هم کیفیتش نازل‌تر و درجه اطمینان بدان کمتر خواهد بود.

اما فرایند تصحیح در این موضع متوقف نمی‌شود. بعد از اینکه مصحح به آن دست‌نویس فرضی یا متنی قریب به آن رسید، آن وقت جایز است که با اعمال اجتهاد شخصی و استفاده از منابع جنبی و اطلاعات دیگر متن آن نسخه فرضی را قدری پاک‌سازی کند و از اغلاط بزاید تا به آخرین مرحله ممکن در تصحیح برسد؛ یعنی به مرحله بازسازی متنی که بر اساس شواهدی که در نسخه‌های خطی مورد استفاده‌اش دیده می‌شود و با اعمال اجتهاد شخصی خودش، از متن دست‌نویسی که می‌توان فرض کرد که تمام نسخ موجود از آن منشعب شده‌اند، به اصل مؤلف نزدیک‌تر باشد. این متن یک متن کاملاً تئوریک و فرضی است و با کشف نسخ جدید یا دیگر اطلاعات جنبی ممکن است که دائماً تغییر کند. بنابراین به نظر فقیر اصلاً عبارت «متن نهایی» یک تصحیح حتی بسیار خوب هم عبارت درستی نیست. حداکثر چیزی که می‌توان ادعا کرد این است که بهترین تصحیح موجود یک اثر را «متن فعلاً نهایی» آن بنامیم که حتی آن تسمیه هم از اندک تفرعنی خالی نیست. این قضیه را بیشتر مصححین ما یا درست متوجه نشده‌اند یا خیال کرده‌اند که تصحیح علمی (که به زعم اکثر ایشان یعنی تصحیح با موازین غربی) دخالت ذوق و سلیقه مصحح را در متن جایز نمی‌داند، در حالی که واقعیت درست برعکس این است. به قول پاول ماس (Paul Maas) که قدیم‌ترین و مقبول‌ترین رساله تصحیح متن از آن اوست (Maas 1958, pp. 2-3):

دست‌نویسی که اولین انشعاب [در اثر استنساخ] از آن صورت می‌گیرد را Archetype «نسخه اساس» می‌نامیم. متن این «نسخه اساس» از تمام اشتباهاتی که بعد از انشعاب وارد متن می‌شود خالی است و به همین علت از نص تمام نسخ موجود به «نسخه اصل» یا «نسخه مؤلف» نزدیک‌تر است. اگر بتوانیم به این متن

متون ادبی درباره سلامت موتور ماشین دست دومی که می‌خواهند بخردند یا در مورد اصل و نسب و نژاد و تربیت سگانشان^۴ بیشتر دقت و تفحص می‌کنند تا در مورد کیفیت و صحت متونی که تئوری‌های ادبی‌شان را براساس آن متون بنا می‌کنند (Bowers 1966, p.5). به عبارت دیگر تا نیمه دوم قرن بیستم میلادی متونی که در دانشگاه‌های مغرب زمین به کار می‌رفته است، مورد قبول و تأیید متخصصین این علم نبوده و اکثر دانشگاهیان آن دوران به صحت و اعتبار متن پیش رویشان چندان اهمیتی نمی‌داده‌اند؛ زیرا اصلاً چنین ذهنیتی نداشته‌اند.

اگر ملاک قضاوت مرحوم مینوی در مورد غربیان تصحیحاتی باشد که فرنگی‌ها از متون عربی انجام داده‌اند، باز داور منصف اذعان خواهد داشت که این تصحیحات، تافته جدا بافته و از بسیاری از متون اروپایی معمول در آن زمان برتر و بهتر بوده‌اند. به نظر من هیچ بعید نیست که مصححان این آثار، یعنی شرق‌شناسانی امثال دخویه و دیگران که با متون ادبی و دینی مسلمانان آشنایی داشته‌اند، برخی از شیوه‌های کار خود را از بطن این متون استخراج کرده و آنها را با آنچه که در علم تصحیح اروپایی زمان خودشان مرسوم بوده آمیخته باشند. بنابراین ممکن است که «علمی» بودن تصحیحات ایشان، معلول تأثیرپذیری ایشان از شیوه کار علمای مسلمانی بوده باشد که آثارشان را مطالعه می‌کرده‌اند. شاهد صادق این مدعا این است که به شرحی که در جای دیگر گفته‌ام، همین که مرحوم علامه قزوینی (که تمام تحصیلاتش در مدارس سنتی ایران بوده است)، پیش به اروپا می‌رسد، مستشرقین دست به دامن او می‌شوند که برخی از متون ادبی و تاریخی را تصحیح کند و همه ایشان از علم و فضل این جوان ۲۷ ساله در تعجب بوده‌اند و حال آنکه چند ماهی بیشتر از اقامت مرحوم قزوینی در اروپا نمی‌گذشته است و قزوینی هنوز آن قدر در اروپا نمانده بوده که بتوان گفت از تکنیک و رویکرد اروپاییان متأثر شده بوده است.^۵ پس لابد اروپاییان در آنچه که قزوینی می‌دانسته و می‌کرده، چیزی که مایه شگفتی و اعجاب ایشان شده بوده، تشخیص داده بوده‌اند و آن خصوصیت معلول استفاده مرحوم قزوینی از محضر علمای بزرگ سنت تعلیم و تعلم اسلامی بوده، نه شیوه‌های غربی. از آنچه که گفتم می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که تصحیحات اروپاییان قبل از نیمه دوم قرن هجدهم میلادی، اساساً ذوقی و برپایه علم و فضل مصحح استوار بود؛ یعنی شیوه تصحیح اروپایی تفاوت چندانی با آنچه که در جهان اسلام می‌گذشت نداشت.

از نیمه دوم قرن هجدهم تا میانه قرن نوزدهم، فن تصحیح اروپایی در مراحل آغازین و جنینی به سر می‌برد. قبل از این دوران چیزی که بتوان آن را تصحیح روشمند و علمی دانست هنوز به وجود نیامده بود. مثلاً یکی از اولین دانشمندان اروپایی که با یاری احاطه بر علم زبان و ذوق سلیم، یعنی آشنایی عمیق با السنه لاتین و یونانی به «تصحیح متن» به معنی کلی برطرف کردن اغلاط آن پرداخت، لورنزو والا (Lorenzo Valla 1407-1457) بود که سنوات حیاتش به قرن نهم هجری (۸۰۹-۸۶۱ ق) محدود است. طرز کار او بیشتر از نوع تصحیح اغلاط متن با شمه فقهاتی و تشخیص کتب و اسناد جعلی از نوشته‌های اصیل به یاری احاطه بر زبان بود. پس از او آنجلو پولیتزیانو (Angelo Poliziano 1454-1495) که باز سنوات حیاتش به نیمه دوم قرن نهم هجری (۸۵۸-۸۹۹ ق) می‌افتد، فن تصحیح اروپایی را یک قدم جلو برد و به کیفیت نسخ هم توجه داد. او اولین کسی بود که گفت تصحیحات ذوقی را باید براساس ضبط‌هایی که در نسخه‌های قدیمی دیده می‌شوند توجیه کرد و اتکا بر ذوق خشک و خالی کافی نیست. اما این ذهنیت در میان مسلمانان چند صدسال قبل از او وجود داشت. چنان‌که می‌دانید توجه به نسخ قدیم و مخصوصاً آنها که به خط مؤلف یا دانشمند معتبری باشد، پانصد سالی پیش‌تر از عهد پولیتزیانو در الفهرست ابی

این مقاله از سؤالی ریشه می‌گیرد که دو تن از فضایی جوان که از نسل مصححین ورزیده‌ای هستند و در وطن عزیز ما به وجود آمده‌اند، با این فقیر مطرح کرده بودند. منظور از به قول امروزی‌ها «رسانه‌ای کردن» صورت مفصل پاسخ من به سؤالات این فضلا این است که مقدماتی را در مورد فن تصحیح متن به صورتی بیان کنم که دانشمندان حوزوی، مخصوصاً اصحاب حدیث که ممکن است به علت دشواری دسترسی به منابع مورد نیاز غربی، از آنچه که غربی‌های در این زمینه گفته‌اند بی‌خبر باشند، از این مطالب مطلع گردند.

۴. ناگفته نماند که باورز در فن پرورش سگ نیز دست داشت و در این باب کتابی هم نوشته بود (نگاه کنید به Bowers 1336).

۵. رک به: امیدسالار ۱۳۹۳، ص ۸-۴۹.

هیچ یک از علمای غربی نگفته‌اند که هدف از تصحیح متن بازسازی متن مؤلف است؛ زیرا در مورد متون قدیمی که اقدام نسخ آنها از زمان مؤلفشان بسیار فاصله دارد، این کار امکان‌پذیر نیست. هدف از تصحیح متن بازسازی نسخه‌ای است که تمام نسخ موجود از آن منشعب شده‌اند، با استفاده از اطلاعاتی که در دست‌نویس‌های مختلف اثر و نیز در منابع جنبی مربوط به آن اثر پیدا می‌شود، نه بازسازی اصل اثر

الفرج محمد بن اسحاق الندیم (تألیف ۳۷۷ ق. مقارن با ۹۸۷ میلادی) ذکر شده است. در حال با وجود فعالیت‌های امثال والا و پولیتزیانو و اندکی سپس تر از ایشان در دوران اراسموس (-1466 Erasmus 1536، مقارن با ۸۷۰-۹۴۲ ق.)، یکی از دشواری‌های کار علمای اروپایی این بود که هنوز تئوری تصحیح به جایی نرسیده بود که بتواند نسخه معتبر را از دست‌نویس نامعتبر تشخیص دهد و این کمبود تا اواسط قرن هفدهم میلادی که آشنایی با خطوط قدیم رونق گرفت و علم خطوط قدیمی (Paeleography) به تدریج تدوین شد محسوس بود و در این زمان هنوز تشخیص روابط بین نسخ خطی به صورتی روشمند مقدور نبود. مصححین اروپایی از عهد رنسانس تا اوایل قرن بیستم که پیروان کارل لاخمان (۱۷۹۳-۱۸۵۱ مقارن با ۱۲۰۸-۱۲۶۷ ق.) به طبقه‌بندی نسخ سرو صورتی دادند و آن را به یک علم تبدیل کردند، شیوه کاری که بتوان آن را به معنی امروز روشمند و علمی خواند نداشتند (نگاه کنید به Richardson 1994, pp. 19-27). با اعمال ذوق و سلیقه شخصی بر فعالیت‌های آنان تأثیری عمیق داشت (همان، ص ۱۸۵-۱۸۸). با قاطعیت می‌توان گفت که علم تصحیح غربی تا قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم، کمابیش در جا می‌زد. (قس 310, p. Greetham 1999) بنابراین به نظر فقیر تا زمان ظهور آنچه که در فن تصحیح به شیوه لاخمان معروف است، تصحیحات اروپایی با تصحیحات علمای مسلمان که بر اساس یک ذوق ناشی از ممارست و آشنایی عمیق با زبان و سبک صورت می‌گرفت تفاوت چندانی نداشت.

و اما در کار تصحیح، میان ذوق یک عالم متبحر با ذوق کسی که بر زبان احاطه ندارد، تفاوت از زمین تا آسمان است. مثلاً قبل از به‌ثمر رسیدن فعالیت‌های لاخمان و پیروانش در قرون نوزده و بیست میلادی، ژوزف اسکالیگر (Joseph Justus Schalliger 1540-1609 مقارن با ۹۴۶-۱۰۱۷ ق.) با وجود دسترسی نداشتن به نسخه‌های معتبر و بدون در دست داشتن روشی که بتوان آن را «شیوه علمی» نامید، یکی از آثار نجومی زبان لاتین را به طوری با دقت و مهارت تصحیح کرد که موجبات حیرت و تحسین آلفرد هاوسمن (۱۸۵۹-۱۹۳۶)، مصحح بزرگ قرن بیستم انگلستان را فراهم آورد و هاوسمن درباره او نوشت که تا زمان اسکالیگر هیچ مصححی نتوانسته بود بر محتوای متن مورد تصحیح خود چنین تأثیر عمیقی بر جای نهد (Housman 1961, pp. 23-24). با این حال چنان‌که گفتیم، اسکالیگر به خاطر حدت ذهن و حدس‌های صائبش، یعنی همان ذوق سلیم خودمان، مورد تأیید و تحسین است، نه به خاطر آنچه که بتوان آن را روشمند ساختن تکنیک تصحیح خواند. حتی تصحیحات هاوسمن هم که از اساتید دانشگاه کمبریج بود، بیشتر بر همان شمه فقهاتی در باب زبان و سبک و ذوق سلیم او استوار است تا شیوه و تکنیک. تا نیمه اول قرن بیستم، اتکا بر تکنیک‌های تخصصی تصحیح متن بیشتر به کارهای فضیلا آلمانی محدود بود و هنوز در ممالک دیگر چندان تسری نیافته بود.

اگر آنچه را که تاکنون گفتیم قدری کلی‌تر و خلاصه‌تر بیان کنیم، حاصل سخن ما این است که از قرن هفدهم تا میانه قرن نوزدهم میلادی، بررسی متن و بازسازی آنچه که مؤلف می‌خواست به خواننده منتقل کند، در حیطه کلی فقه اللغة (Philology) قرار داشت و مصححین بیشتر با توجه به حال و هوای فرهنگی زمان تدوین متن، خصوصیات مؤلف و دیگر اطلاعات تاریخی - فرهنگی (Altertumswissenschaft) می‌کوشیدند که متن را با کمک احاطه خودشان بر زبان و تاریخ دوران تدوین آن از اغلاطی که در آن موجود بود پاک کنند. اما از اواخر قرن نوزدهم میلادی حرکت دیگری آغاز شد که تا کنون ادامه دارد و آن این است که توانایی‌های روزافزون تخصصی و تکنیکی را بر فن تصحیح متن متمرکز کنند و فی الواقع این فن را تا حد ممکن و مقدور بر استعمال اصول علمی متکی سازند، آن هم به نحوی که نقش برداشت‌های شخصی و ذوقی در فرایند تصحیح به حداقل ممکن برسد و در آن زمینه‌هایی محدود گردد که اعمال ذوق و سلیقه در آنها اجتناب‌ناپذیر است. (Greetham 1999, p. 314)

نسب نسخ را ذکر کرد همان بنگل بود که در نیمه دوم قرن هجده میلادی درگذشت، اولین شجره نسبی که در مورد دست نویس های مورد استفاده در یک تصحیح ابداع شد، شجره نسبی بود که یکی از دانشمندان سوئدی به نام کارل یوهان شلوتر (Carl Johan Schlyter 1795-1888 مقارن با ۱۲۰۹-۱۳۰۵ ق) در سال ۱۸۲۷ (۱۲۴۲ ق) اختراع و به کار برد. با این حال شلوتر و امثال او را باید از مصححین استثنایی به شمار آورد، نه از کسانی که از شیوه معمول در تصحیح اروپایی پیروی می کردند. حتی خود کارل لاکمان (Karl Lachmann 1793-1851) که این روش به نام او و به «شیوه لاکمان» معروف شده است، به شخصه در باب چگونگی کاربرد شیوه ای که ابداع کرده بود، درس نامه ای ننوشت، بلکه دیگرانی که به نحوه کار او توجه داشتند، شیوه ای را که به نام او معروف شده است، بعد از مرگ خودش تدوین کردند و اشاعه دادند. (Trovato 2014, p.54)

اشاعه تکنیک شجره نسب سازی برای نسخ و نشان دادن نحوه کاربرد این تکنیک در فرایند تصحیح اساساً مدیون مساعی پاول ماس است (Paul Maas 1880-1964) که کتاب خودش را اول بار در سال ۱۹۲۷ میلادی با عنوان *Textkritik* در آلمان منتشر کرد.^۶ ماوس از دانشمندان متبحر در متون لاتین و یونانی بود و در دانشگاه کونیگزبرگ (Königsberg) کرسی استادی داشت، اما چون دیانت کلیسیا داشت، با سرکار آمدن رژیم نازی ها، در سال ۱۹۳۴ از دانشگاه اخراج شد. با وجود یهودستیزی رژیم فاشیست ها، پاول ماس پنج سال دیگر هم در آلمان ماند، اما عاقبت در سال ۱۹۳۹ که آزار و اذیت کلیمیان در آن مملکت بسیار شدت گرفت، مجبور شد به انگلستان مهاجرت کند. چون به انگلستان رسید ابتدا به

و اما شیوه لاکمان که به ساختن شجره نسب دست نویس ها و بیان روابط مابین آنها استوار است، یک باره خلق نشد، بلکه محققین پیش از او به تدریج به برخی از جنبه های آن دست یافته بودند. یوهان آلبرخت بنگل (Bengel 1687-1752)، از مصححین به نام متن انجیل، در قرن هجده میلادی پیش بینی کرده بود که در آینده تمام تاریخ تحول متن کتاب مقدس مسیحیان را می توان در جدولی که روابط نسبی (*tabula genealogica*) میان دست نویس های آن را نشان دهد بیان کرد. بعدها همین اصطلاح (*tabula genealogica*) در عبارت «شجره نسب نسخ» (*stemma codicum*) متجلی شد (Timpanaro ۲۰۰۵, p. ۶۵ و قس همان، ص ۶۹ زیرنویس ۳۰). یکی دیگر از علمایی که به تصحیح انجیل اشتغال داشت، به نام یوهان یاکوب گریزباخ (Johann Jakob Griesbach 1745-1812) را نیز به همراه بنگل باید از اهم پایه گذاران مبادی این علم به شمار آورد. گریزباخ که در نیمه قرن دوازدهم هجری به دنیا آمده و در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری از دنیا رفت، قواعد پانزده گانه ای برای تصحیح متن پیشنهاد کرد که اهم آنها این بود که ضبط کوتاه تر، به شرطی که دشوارتر و کهن تر باشد، اصیل تر است (*lectio brevior, lectio potior*). گریزباخ این قاعده را بدین گونه توجیه کرد که احتمال اینکه کتاب و نسخ انجیل برای روشن کردن مطلب از خودشان توضیحاتی به متن بیفزایند و متن را از آنچه که بوده مفصل تر سازند، از اینکه چیزی را از کتابی که برای آنها مقدس است حذف کنند بیشتر است. البته گریزباخ در مورد این قاعده استثنائاتی هم قائل شد و نوشت هرگاه بتوان نشان داد که ضبط کوتاه تر معلول جاناندازی تصادفی عبارت یا کلمه ای است یا معنی درستی از آن دستگیر نمی شود یا با سبک و سیاق بیان نویسنده در تعارض است، آن گاه می توان ضبط مفصل تر را بر آن ترجیح داد (نگاه کنید به Metzger and Ehrman 2004, pp. 166-167). اختراع فرمول «دشوار را باید بر آسان ترجیح داد» (*proclivi scriptio praestat ardua*) به او منسوب است (Lorimer 1934, p. 159) و Metzger and Ehrman 2004, p. 171). در هر حال عرضه قواعد تصحیح، لاقال در مورد تصحیح متن انجیل به صورتی که بتوان آن را روشمند نامید تا حدودی مرسوم تحقیقات گریزباخ و امثال اوست.

حاصل فعالیت های مصححینی چون بنگل و گریزباخ و امثالهم این بود که اروپاییان به تدریج ساختن شجره نسب دست نویس ها را از لوازم تصحیح متن به شمار آوردند، اما این تغییر بسیار به تدریج صورت گرفت؛ زیرا با اینکه اولین کسی که اهمیت توجه به شجره

۶. چون یکی از منابعی که در باب کتاب ماس بدان مراجعه کرده بودم (Lloyd-Jones 1965, p. 220) نوشته بود که این کتاب ابتدا به صورت یک رساله در سال ۱۹۲۳ میلادی منتشر شد و من به منبعی که رساله ماس را در برداشت دسترسی نداشتم، از دوست دانشمندم جناب دکتر اولریخ مارتزلف در آلمان درخواست کردم که زحمت رفتن به کتابخانه و یافتن مجلد حاوی رساله را بکشند و معلوم سازند که تاریخ دقیق چاپ رساله کوچک ماس کی بوده است. ایشان بر بنده منت نهاده این زحمت را بر عهده گرفتند و در تاریخ ۲۱ فوریه ۲۰۱۷ (یعنی ۳ اسفند ماه ۱۳۹۵) خطاب به این فقیر نوشتند که: «این مجلد هم اکنون در مقابل من است. تاریخ صفحه عنوان آن ۱۹۲۷ است و فهرست کتاب هرده فصل آن را که صفحات هر فصل مستقلاً شماره گذاری شده ذکر می کند. هر فصل یک شماره دارد که با حروف ضخیم سیاه زده شده، اما شماره اوراق آن فصل با حروف معمولی چاپ شده. معلوم است که هر یک از فصل های این مجلد قبلاً به صورت جزوات مستقلی منتشر شده بود است؛ زیرا هر کدام دارای صفحه عنوان مستقل است. آن که با عنوان *Textkritik* منتشر شده بوده (یعنی جزوه دوم این مجموعه) تاریخ انتشارش ۱۹۲۷ است و رساله دیگر [پاول ماس] با عنوان *Griechische Metrik* (یعنی «عروض یونانی» جزوه هفتم مجموعه) موزخ ۱۹۲۳ است.» پس معلوم می شود که Lloyd-Jones تاریخ رساله عروض ماس را با تاریخ چاپ رساله او در باب تصحیح متن اشتباه کرده بوده است. لازم است که در این موضع از زحمات دکتر مارتزلف که حقیقت مطلب را بر بنده معلوم ساخت تشکر کنم.

عنوان مشاور انتشارات کلارندون (Clarendon Press) وابسته به دانشگاه آکسفورد و با حقوق بخور و نمیری مشغول به کار شد و مدت ها در مورد چاپ متون کلاسیک با این انتشارات همکاری می کرد. آنچه که در این باب به کار ما مربوط می شود این است که رساله راهنمای تصحیح متن او در سال ۱۹۵۸ از زبان آلمانی به انگلیسی ترجمه و با عنوان «نقد المتن» (Textual Criticism) توسط دانشگاه آکسفورد به چاپ رسید (Lloyd-Jones 1965). ترجمه انگلیسی این کتاب از روی چاپ دوم آن که در سال ۱۹۴۹ منتشر شده بود انجام گرفت. این ترجمه تغییراتی را هم که مؤلف در چاپ سوم کتاب (۱۹۵۷) وارد کرده بود در برداشت و از نظر اینکه حاوی برخی مطالب اضافی نیز بود که ماوس در پاسخ به انتقادات متخصصین بر چاپ های پیشین کتاب خودش نوشته بود، برتدوین اول کتاب برتری داشت. اکنون که زمینه تاریخی موضوع خودمان را به صورت بسیار فشرده و موجز بیان داشته ایم، می توانیم به اصل مطلب پردازیم.^۷

شیوه لاخمان که بر شجره نسب سازی برای نسخ مورد استفاده مصحح متکی است، از چند اصل بدیهی ریشه می گیرد. اصل اول این است که کاتبان در حین کتابت مرتکب اشتباه می شوند و حتی اگر کاتب واحدی، متن واحدی را از روی منبع واحدی دو بار استنساخ کند، در هر کدام از این استنساخات دوگانه مرتکب اشتباهات مخصوص بدان کتابت می گردد. طبقه بندی نسخ و قراردادن آنها در یک شجره نسب، بر پایه تشابه اغلاط مشترک میان دو نسخه استوار است، اما به شرطی که این اشتباهات از نوع اغلاطی که در میان کُتاب و نشاخ شایع هستند نباشد. مثلاً اینکه دو کاتب کلمه «اوی» را در محل قافیه یاردیف به صورت «او» بنویسند اشتباهی است که هر کاتبی ممکن است مرتکب شود و نشانه خویشاوندی آن دو نسخه نمی تواند بود. اما هرگاه دو نسخه در اشتباهات افتراقی (یعنی اشتباهاتی که این نسخ را از دیگر دست نویس ها متمایز سازد) با یکدیگر تشابه داشته باشند، می توان آنها را خویشاوند دانست (Maas 1937). بنابراین در شیوه لاخمان، نه استناد به اغلاط شایع و نه استناد به توافق ضبط های صحیح میان نسخ به منظور خویشاوند دانستن آنها جایز است؛ زیرا حتی نسخه هایی که از شجره نسب های مختلف اند، در بسیاری از مواضع در ضبط های صحیح اتفاق دارند. اما اگر اتفاق ضبط مکرراً در اغلاط افتراقی و چشمگیر صورت گیرد. آن هم

اغلاطی که نتوان آنها را به حساب تشابهات تصادفی گذاشت. یا دست نویس ها در افتادگی ها و اضافات توافق های بسیار چشمگیر داشته باشند، آن وقت می توان گفت که این دو یا چند نسخه با یکدیگر خویشاوند و از یک اصل اند (Trovato 2014, p. 54, Maas 1958, pp. 42). برای روشن کردن مطلب مثالی از گرشاسپنامه عرضه می کنم (چاپ یغمایی، ص ۳، ب ۱۹):

چنان کرد دین را به شمشیرتیز
که هزمان بود بیش تا رستخیز

نسخه آستان قدس (بی تاریخ) و یکی از دو نسخه پاریس (مورخ ۱۱۷۴ ق) مصراع دوم را به صورت «که باشد همی تا گه رستخیز» ضبط کرده اند و این ضبط یک غلط افتراقی است. چنین تشابهی در اختلاف با ضبط نسخ دیگر دلیل بر خویشاوندی این دو نسخه تواند بود و باید احتمال داد که یا یکی از این دو کاتب متن خودش را از روی استنساخ کاتب دیگر کپی می کرده است و یا هر دو کاتب استنساخات خود را از روی یک منبع واحد نوشته اند و علت تشابه غلط افتراقی آنها در این است که این غلط در مادر نسخه آنها وجود داشته است (نگاه کنید به Reeve 2011, p. 27). البته واضح است که در مورد گروه بنده نسخ باید مثال های متعددی ارائه داد تا خویشاوندی میان دو یا چند دست نویس محرز گردد و ما در این مقال برای اینکه از مطلب دور نیفتیم به یک مثال بسنده کردیم.

مطلبی که در مورد شجره نسب سازی برای نسخ به کار ما مربوط می شود این است که برخلاف بیشتر علوم انسانی که ما مجبوریم یا مصطلحات آنها را از زبان های خارجی قرض و به فارسی ترجمه کنیم یا دست به دامن عادت سخیفی که از زمان شاه در اذهان ما ریشه دوانده، یعنی عادت اختراع لغات فارسی سره که برای هیچ فارسی زبان شیرپاک خورده ای مفهوم نیست بشویم، در مورد شجره نسب سازی برای دست نویس ها، قابلیت زبان فارسی و سنن ادبی ما در وضع اصطلاحات این علم از السنه خارجی به مراتب بیشتر است. مثلاً اگر به لغت (آرکه تایپ) Archetype توجه کنید می بینید که فرنگی ها این لغت را به صورت آشفته ای، یعنی به معانی «نسخه اساس و مادر نسخه، نسخه منقول عنها و نسخه مؤلف» به کار می برند. مایکل ریو (Michael Reeve) استاد دانشگاه کمبریج و از مصححین زبردست انگلیسی می نویسد:

از دوران رنسانس که دانشمندی که در باب تألیفات نویسندگان یونانی و لاتینی کار می کردند این [اصطلاح] را به کار گرفتند، اصطلاح کلاسیک (آرکه توپن) ἀρχέτυπον، در چنان معانی

۷. وبسایت بسیار مفیدی که این مطالب را بسیار خلاصه بیان کرده و در اختیار خواننده قرار می دهد، وبسایتی است با عنوان «پارووم لکسیکن ستماتولوژیوم» (Parvum Lexicon (Stemmatologicum)) که مراجعه به آن را به دانشجویان توصیه می کنم.

متعددی به کار رفته است که امروزه هیچ کس قادر نیست بدون بیان اینکه منظورش از این لغت چیست، آن را با خیال راحت به کار گیرد. (Reeve 2011, p.107)

این آشفتگی به حدی است که یکی از محققین مجبور شده است دو صورت Archetype و Archetype را پیشنهاد کند و اولی را به معنی نسخه مؤلف و دومی را به معنی نسخه اساس دست نویس های موجود که ممکن است از اصل مؤلف بسیار فاصله داشته باشد به کار برد. این مطلب را می توان در نمودار زیر نشان داد.

نسخه مؤلف (Archetype)		
نسخه اساس یا (Archetype)		
نسخه الف	نسخه ب	نسخه ج

چنان که می بینید، در زبان فارسی «نسخه مؤلف» به معنی نسخه ای که مؤلف آن را تدوین نهایی نوشته خود می دانسته و همان را شایسته استنساخ و انتشار می دیده است، با «نسخه اساس» این فرق را دارد که «نسخه مؤلف» در عین حال «نسخه اساس» تمام دست نویس های موجود نیز هست، اما «نسخه اساس» نمی تواند «نسخه مؤلف» نیز باشد. به طور کلی مفاهیم «نسخه مؤلف»، «نسخه اساس»، «مادر نسخه» و «نسخه منقول عنها» در مواردی با یکدیگر وجوه تشابهی خواهند داشت، اما اگر متخصصان به صورتی قراردادی تصمیم بگیرند که در نوشته های تخصصی خودشان این اصطلاحات را با دقت به کار برند و از هر صورتی که به اجماع انتخاب می کنند روشمندانه پیروی کنند، از بسیاری از سوء تفاهماتی که ممکن است در تحقیقات تخصصی مربوط به نسخ خطی پیش بیاید جلوگیری خواهد شد.

چنان که قبلاً گفتیم، از مقایسه نسخه های موجود یک اثر می توان صورتی کمابیش نزدیک به متن «نسخه اساس» آنها را بازسازی کرد، اما آن متن بازسازی شده ممکن است از اصل تألیف، یعنی از «نسخه مؤلف» قرن ها فاصله داشته و به همین نسبت از نظر محتوا بسیار فاسد باشد. علت اصلی این قضیه این است که در اکثریت قریب به اتفاق موارد نمی دانیم که میان «نسخه اساس» و «نسخه مؤلف» چند نسل از دست نویس های مختلف حائل می شود و گاهی حتی تخمین عدد این دست نویس ها نیز بسیار دشوار است.

در مورد متون کلاسیک فارسی و عربی و به طور کلی هر نوع ادبیات قدیمی، نسخی که به خط مؤلف باشند یا بدانیم که متن آنها مورد تأیید او بوده است بسیار کمیاب اند و اگر یافت شوند از نسخ نفیسه به شمار می روند. مثلاً اگر تدوین دوم شاهنامه را که در سال ۴۰۰ ق به انجام رسید، تدوینی بدانیم که فردوسی مایل به انتشار آن بوده و همان را «نسخه مؤلف» محسوب داریم، قدیمی ترین دست نویس تاریخ دار این کتاب دست نویس فلورانس است که تاریخ کتابتش ۶۱۴ ق یا ۲۱۴ سال بعد از تدوین کتاب است، اما هیچ نمی دانیم که میان دست نویس فلورانس با «نسخه فردوسی» چند نسل از دست نویس های کوچک و بزرگ یا کامل و ناقص موجود بوده اند؛ زیرا اینها از بین رفته اند و امکان وجودشان را فقط می توان از طریق حدس متقین به یقین بیان داشت.^۸ به همین قیاس اقدام نسخ تاریخ دار گرشاسپنامه، یعنی دستنویس تویقاپی سرای به نشانه (۶۷۴H) مورخ ۷۵۵ ق، ۲۹۷ سال بعد از نظم اثر کتابت شده و دست نویس های موجود از دواوین شعرای بزرگ غزنویه (عنصری، فرخی، منوچهری) همه از دوره صفویه و از قرن یازده هجری به بعد هستند و تاریخ کتابت آنها نزدیک به هفت قرن پس از تألیف متن آنهاست. بنابراین میان «نسخه مؤلف»

۸. در همه این موارد چون منظور من از بیان این مطالب عرضه یک مدل کلی است، قضیه بسیار مهم دادوستدهای جنبی میان دستنویس ها را نادیده گرفته ام، اما در عمل دست نویس ها از نظر عرضی هم با هم مخلوط می شوند و دودست نویسی که از دو شاخه مستقل یک شجره هستند، ممکن است مطالب یا ابیات یا خصوصیات دیگری را از یکدیگر اخذ کنند، اما چنان که گفتیم برای اینکه الگویی که عرضه می شود در حداکثر سادگی باشد، این حقایق را فعلاً در نظر نمی گیریم.

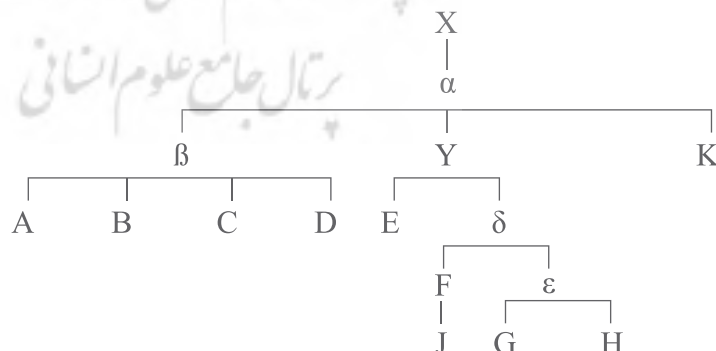
اگر ملاک قضاوت مرحوم مینوی در مورد غربیان تصحیحاتی باشد که فرنگی ها از متون عربی انجام داده اند، باز داور منصف اذعان خواهد داشت که این تصحیحات، تافته جدا بافته و از بسیاری از متون اروپایی معمول در آن زمان برتر و بهتر بوده اند.

اگر آنچه را که تاکنون گفتیم قدری کلی‌تر و خلاصه‌تر بیان کنیم، حاصل سخن ما این است که از قرن هفدهم تا میانه قرن نوزدهم میلادی، بررسی متن و بازسازی آنچه که مؤلف می‌خواست به خواننده منتقل کند، در حیطه کلی فقه اللغة (Philology) قرار داشت و مصححین بیشتر با توجه به حال و هوای فرهنگی زمان تدوین متن، خصوصیات مؤلف و دیگر اطلاعات تاریخی - فرهنگی می‌کوشیدند که متن را با کمک احاطه خودشان بر زبان و تاریخ دوران تدوین آن از اغلاطی که در آن موجود بود پاک کنند.

این آثار با دست‌نویس‌های باقی‌مانده آنها ده‌ها و شاید صدها نسخه موجود بوده که از بین رفته‌اند. پس اگر ما اصطلاح «نسخه مؤلف» یا مترادف آن، «دست‌نویس نویسنده» را با اصطلاح Archetype به معنی نسخه‌ای که خالق اثر مایل به انتشار آن بوده است و اصطلاح «نسخه اساس» به معنی Archetype یعنی نسخه‌ای که تمام شعب گوناگون شجره دست‌نویس‌های موجود از آن مشتق شده‌اند، بگیریم (نگاه کنید به Travato 2014, p.64)، می‌بینیم که اصطلاحات خودمان، برخلاف اصطلاحات غربی، بدون نیاز به شماره‌گذاری احتیاجات ما را برطرف می‌کند.

البته در اصطلاحات غربی فن تصحیح یک اشکال دیگر هم موجود است، اما پیش از بیان آن اشکال و برای اینکه مطلب از حالت انتزاعی خارج شود نموداری عرضه می‌کنیم و بر سبیل توضیح عرض می‌کنیم که در این‌گونه نمودارها رسم بر این است که حروف یونانی (از قبیل α و β) و نیز حروف الفبای غربی که به صورت کوچک نوشته می‌شوند (از قبیل a, b, c) علامت نسخه‌هایی هستند که از دست رفته‌اند و موجودیت آنها را تنها از طریق دست‌نویس‌هایی که از آنها منشعب شده‌اند می‌توان اثبات کرد، اما حروفی که به صورت بزرگ (یا به قول خودشان کاپیتال) نوشته شده‌اند (یعنی امثال حروف A, B, C و غیره) معرف نسخه‌های موجود از یک اثر به شمار می‌آیند.

با این فرض در نمودار زیر، حرف یونانی (کای) X نشانه «نسخه مؤلف» است و نسخه α (آلفا) که معلوم نیست به چند واسطه از X فاصله دارد، «نسخه اساس» کلیه دست‌نویس‌های موجود ماست. سه دست‌نویس از α منشعب شده‌اند که از این سه دست‌نویس دو نسخه γ (گاما) و β (بتا) موجود نیستند و فقط نسخه K از اولاد α باقی‌مانده است. در مورد نسخه از دست رفته β ، با اینکه خود نسخه از بین رفته، متن آن را می‌توان از طریق مقابله دست‌نویس‌های منشعب از آن، یعنی A, B, C, D بازسازی کرد. بنابراین β «مادر نسخه» این چهار دست‌نویس محسوب می‌شود و اما دست‌نویس γ وضعیتی مشابه با وضعیت دست‌نویس β دارد، با این تفاوت که از اولاد γ فقط نسخه E باقی‌مانده و وجود خواهر نسخه E، یعنی دست‌نویس δ (دلتا) را از طریق مقابله دست‌نویس‌های F و ϵ (ایپسیلون) می‌توان اثبات کرد که تازه وجود E هم صرفاً از مقابله دست‌نویس‌های H و G معلوم می‌شود. پس باز در این سطح هم δ «مادر نسخه» دو دست‌نویس E و F محسوب می‌شود. از دست‌نویس F فقط نسخه L منشعب شده، یعنی استنساخی از F بیش نیست و چنان‌که می‌دانید نسخه‌ای که اصلش موجود است در تصحیح چندان به کار نمی‌آید.



و اما تفاوت دست‌نویس F با نسخه E در این است که نسخه F موجود است در حالی که نسخه E در طی زمان از بین رفته و موجودیتش فقط از طریق مقابله دو نسخه H و G که از روی آن استنساخ شده‌اند قابل اثبات است.

به نظر من اصطلاحاتی که اروپاییان وضع کرده‌اند در این‌گونه موارد چندان گویا نیستند و به مناسبت تشابهات لفظی و دیگر کاستی‌هایی که منجر به نیاز به شماره‌گذاری کلمات می‌شود (مثلاً در مورد

$Archetype_1$ و $Archetype_2$ ایجاد سوء تفاهم نیز توانند کرد. مثلاً در نمودار فوق دست‌نویس α را $Archetype$ و دو دست‌نویس β و γ را به علت اینکه «مادرنسخه»‌های از دست‌رفته برخی نسخ موجود و فرضی هستند، $Hyparchetype$ (تقریباً به معنی «نسخه اساس درجه دو») به کار می‌برند. اما اشکال کار در اینجا است که نوعی بی‌انضباطی در این کاربردها به چشم می‌خورد. مثلاً پاول ماس در تدوین اول کتابش می‌نویسد: «نسخه‌ای که اولین انشعاب از آن صورت می‌گیرد [در نمودار فوق = دست‌نویس α] را «آرکه تایپ» ($Archetype$) می‌نامیم. متن این نسخه از اغلاطی که پس از انشعاب صورت گرفته‌اند منزّه و بنابراین به صورت اصلی نزدیک‌تر از متن دیگر نسخ است». (Maas 1958, p.2) اما بعداً در یادداشتی که در سال ۱۹۵۶ به متن افزوده می‌نویسد: «باید مراقب باشیم که اصطلاح «آرکه تایپ» را برای دیگر حلقه‌های مواصلاتی میان متن اصلی و نسخه‌های موجود از اثر به کار نبریم، و لولاینکه این دست‌نویس‌ها بسیار ارزشمند باشند». (همان، ص ۳) اما با وجود هشدار ماس، چنان‌که از مایکل ریونقل کردیم و دیگران هم متذکر شده‌اند، مصححین فرنگی این اصطلاح را به صورتی مغشوش و آشفته به کار می‌برند، (Tro - 67-66) اما چون زبان فارسی در مورد مترادفات به علت ورود لغات استقرضی بسیار غنی‌تر از زبان‌های یونانی و لاتین است، می‌توان به صورت قراردادی ترکیباتی مانند «مادرنسخه» یا «نسخه منقول عنها» را برای بیان مفهوم $Hyparchetype$ یا $Exemplar$ که به آلمانی آن را $Vorlage$ می‌گویند به کار برد؛ یعنی از اول قرار گذاشت که وقتی مصححین اصطلاح «مادرنسخه» یا «نسخه منقول عنها» را به کار می‌برند، منظورشان نسخه‌ای است که یک یا چند دست‌نویس مستقیماً از روی آن کپی شده‌اند. از این «مادرنسخه» ممکن است که یک یا چند دست‌نویس دیگر منشعب شده باشند که آنها هم به نوبه خود «مادرنسخه» شاخه‌های دیگری در شجره نسب متن مورد تحقیق باشند، اما عبارت «نسخه اساس» را می‌توان به صورت قراردادی و با اجماع به معنی آن دست‌نویسی گرفت که همه دست‌نویس‌های موجود، به واسطه یا بی‌واسطه از آن منشعب شده‌اند.

مطلبی که در این مورد قابل تأمل است و من نمی‌دانم که آیا در تحقیقات نسخه‌شناسی خودمان کسی چیزی در این باب نوشته است یا نه، قضیه برآورد «نرخ نابودی نسخه‌های خطی» ($rate of manuscript loss$) است. اهمیت این قضیه در این است که اگر میان «نسخه اساس» با «نسخه مؤلف» چند قرن فاصله باشد، لابد نسخ بسیاری که میان این دو نسخه قرار می‌گرفته‌اند از بین رفته‌اند. تخمین تعداد این نسخ از بین رفته به تعیین درجه اعتبار متن مصحح مربوط می‌شود. یکی از محققین دانشگاه اوترخت در دانمارک که با بررسی آماری این مطلب در دست‌نویس‌های لاتینی قرون وسطی سروکار دارد، تخمین زده است که تنها ۱۰٪ از نسخ خطی لاتین در اروپای غربی باقی مانده‌اند. به عبارت دیگر نرخ نابودی این نسخ در اروپا در حدود ۹۰٪ بوده است. به تخمین همین محقق، نرخ نابودی نسخی که خارج از حیطه زبان لاتینی در غرب اروپا تألیف شده بودند، به اقرب احتمالات از نود درصد هم بالاتر است. (نگاه کنید به Buringh 2010, pp. 54-57; 179-251 به نقل از Witkam 2013, p.35)

بنا بر آنچه که گفتیم، اگر به فرض، از شاهنامه فقط سه نسخه قدیمی فلورانس، لندن و بیروت باقی مانده بود، با احتساب نرخ نابودی نود درصدی دست‌نویس‌ها باید احتمال داد که ۲۷ نسخه حماسه فردوسی از بین رفته و به دست ما نرسیده بوده است. به قول ویتکام در این موضع گرفتار یک تناقض یا به قول امروزی‌ها پارادوکس عجیبی می‌شویم و آن این است که به ازای هر دست‌نویس جدیدی که از شاهنامه فرضی ما پیدا می‌شود، باید ۹ دست‌نویس به مجموع احتمالی دست‌نویس‌های موجود بیفزاییم و از این جهت احتمال اینکه بتوانیم متن «نسخه اساس» را به طوری بازسازی کنیم که به متن «نسخه مؤلف» نزدیک‌تر باشد، به همان نسبت کم می‌شود؛ زیرا متن سالم‌تر در افزایش فاصله میان نسخ موجود و تعداد

مطلبی که در این مورد قابل تأمل است و من نمی‌دانم که آیا در تحقیقات نسخه‌شناسی خودمان کسی چیزی در این باب نوشته است یا نه، قضیه برآورد «نرخ نابودی نسخه‌های خطی» ($rate of manuscript loss$) است. اهمیت این قضیه در این است که اگر میان «نسخه اساس» با «نسخه مؤلف» چند قرن فاصله باشد، لابد نسخ بسیاری که میان این دو نسخه قرار می‌گرفته‌اند از بین رفته‌اند.

زیاد دست‌نویس‌های از دست‌رفته کمرنگ‌تری گردد. (Witkam 2013, p.35)

امیدوارم که این مطلب بسیار فشرده و مختصری که در باب شجره‌نسب‌سازی دست‌نویس‌ها عرضه شد، فضایی حوزوی ما را مفید باشد و اگر موارد مشابهی در تحقیقات علمای قدیم خودمان در این باب دیده‌اند متذکر شوند تا طلابی که مانند فقیر از وطن دور و در مورد معارف اسلامی کم‌سواد و بلکه بی‌سوادند از تحقیقات ایشان بهره‌مند گردند.

کتابنامه

حمزة بن الحسن الاصفهانی؛ کتاب التنبیه علی حدود التصحیف؛ حقه محمد اسعد طلس، راجعه اسماء الحمصی و عبدالمعین الملوحي؛ الطبعة الثانية؛ بیروت؛ دارصادر (این کتاب ابتدا در سال ۱۳۸۸/۱۹۶۸ در دمشق منتشر شد)، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.

شاکر، احمد؛ تصحیح‌الکتاب و صنع الفهارس المعجمه و کیفیت ضبط الکتاب و سبق المسلمین الإفرنج فی ذلك؛ اعتنی به و علّق علیه وأضاف إليه عبدالفتاح ابوعدّة، الطبعة الثانية، القاهرة؛ مکتبة السنة، ۱۴۱۵.

فؤادسید، ایمن؛ الکتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات؛ ۲ مجلد، الدارالمصرية اللبناية، ۱۹۹۷/۱۴۱۸.

مینوی، مجتبی؛ «نسخه‌های خطی قدیم باید ملاک تصحیح متون ادبی بشود»، در مجموعه سخنرانی‌های اولین و دومین هفته فردوسی؛ به کوشش حمید زرین‌کوب، مشهد؛ انتشارات دانشگاه فردوسی، ص ۲۴۴-۲۶۳. اصل این سخنرانی در ۱۷ آبان ۱۳۵۲ ایراد شده بود.

نهج البلاغه با ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم، به تصحیح عزیزالله جوینی، ۲ مجلد، تهران؛ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

Bibliography

- Bieler, Ludwig (1948). *The Grammarian's Craft: An Introduction to Textual Criticism*. New York: The Catholic Classical Association of Greater New York.
- Bowers, Fredson T. (1966). *Textual and Literary Criticism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. (1936). *The Dog Owner's Handbook*. Boston: Houghton Mifflin.
- Buringh, Eltjo (2010). *Medieval Manuscript Production in the Latin West. Explorations with a Global Database*. Leiden: Brill.
- Cisne, J. L., Ziombkowski R. M., Schwager S. J. (2010). "Mathematical Philology: Entropy Information in Refining Classical Texts' Reconstruction, and Early Philologists' Anticipation of Information Theory," in *PLoS One* 5(1): e8661. (Download from: <http://journals.plos.org/plosone/article?id=10.1371/journal.pone.0008661>). Accessed on Feb. 24, 2017.
- Greetham, David C. (1994). *Textual Scholarship*. New York: Garland Publishing INC.
- Lloyd-Jones, Hugh (1965). "Paul Maas," *Gnomon*. Vol.37, No.2, pp.219-221.
- Lorimer, William L. (1934). "Lectio Difficilior," *The Classical Review*. Vol.48, no.5, pp.171-173.
- Maas, Paul (1958). *Textual Criticism*. Translated by Barbara Flower. Oxford: At The Clarendon Press.
- _____. "Leitfehler un stemmatische Typen," *Byzantinische Zeitschrift*. Vol. 37, pp.289-294.
- Metzger, Bruce M., Bart D. Ehrman (2005). *The Text of the New Testament, Its Transmission, Corruption, and Restoration*. 4th Edition. Oxford: Oxford University Press.
- Nettleship, Henry (1895). "Johan Nicolai Madvig," in *Lecture and Essays by Henry Nettleship*. Second Series, edited by F. Haverfield. Oxford: At the Clarendon Press, pp. 1-23.
- Reeve, Michael D. (2011). *Manuscripts and Methods: Essays on Editing and Transmission*. Roma: Edizioni di Storia e Letteratura.
- Richardson, Brian (1994). *Print Culture in Renaissance Italy, the Editor and the Vernacular Text, 1470 – 1600*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Timpanaro, Sebastiano (2005). *The Genesis of Lachmann's Method*. Edited and translated by Glenn W. Most. Chicago: The University of Chicago Press.
- Trovato, Paolo (2014). *Everything You Always Wanted to Know about Lachmann's Method, a Non-Standard Handbook of Genealogical Textual Criticism in the Age of Post-Structuralism, Cladistics, and Copy-Text*. Padova: Libreriauniversitaria.it.
- Wagner, Paul D. (2006). *Textual Criticism of the Bible*. Downers Grove, Illinois: IVP Academic.
- Witkam, Jan-Jušt (2013). "The Philologist's Stone. The Continuing Search for the Stemma," *Comparative Oriental Manuscript Studies Newsletter*. No.6, pp.34-38.